

عنوان و نام پدیدآور:	پشت بوم / وحید کیارسی ... [و دیگران]
مشخصات نشر:	تهران: نمایش، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری:	ص. ۱۶۸
فروست:	انتشارات نمایش: ۳۳۹.
شابک:	۹۷۸-۹۶۴-۲۷۴۷-۹۳-۱ ریال؛ ۲۵۰۰۰
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیبیا
یادداشت:	به مناسبت برگزاری هفتمین جشنواره‌ی بین‌المللی تئاتر رضوی ۲۷ مهر تا ۲ آبان‌ماه ۱۳۸۸ تهران - بندرعباس
مندرجات:	ص. [۹] - ۷۶: پشت بوم / وحید کیارسی - ص. [۷۷] - ۱۰۶: روزها در راه / باقر سروش - ص. [۱۰۷] - ۱۳۳: کبوتران چاهی / عدالت فرزانه - ص. [۱۳۳] - ۱۶۸: کبوتران کوچه کاج / شهرام کرمی
عنوان دیگر:	روزها در راه
عنوان دیگر:	کبوتران چاهی
عنوان دیگر:	کبوتران کوچه کاج
موضوع:	نمایشنامه فارسی - قرن ۱۴ - مجموعه‌ها.
شناسه افزوده:	کیارسی، وحید، ۱۳۵۸
شناسه افزوده:	سروش، باقر، ۱۳۵۷.
شناسه افزوده:	فرزانه: عدالت، ۱۳۵۷.
شناسه افزوده:	کرمی، شهرام، ۱۳۵۱.
شناسه افزوده:	جشنواره بین‌المللی تئاتر رضوی (هفتمین: ۱۳۸۸: تهران و بندرعباس)
شناسه افزوده:	ایران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مرکز هنرهای نمایشی، انتشارات نمایش
رده‌بندی کنگره:	۱۳۸۸ / ۵ / PIR4۲۳۴
رده‌بندی دیویی:	۸۴۲/۶۲۰۸
شماره کتابشناسی ملی:	۱۸۷۰۱۸۱

## پشت بوم

### انتشارات نمایش

## پشت بوم، روزها در راه، کبوتران چاهی، کبوتران کوچه کاج (۳۲۹)

**نویسندگان:** وحید کیارسی، باقر سروش، عدالت فرزانه، شهرام کرمی

**ناشر:** انتشارات نمایش

**صفحه‌آرا:** شیما تملی

**نمونه‌خوان:** شیرین رضاییان

**طراح جلد:** فرشاد آل‌ممیس

**تیراژ:** ۲۰۰۰

**نوبت چاپ:** اول ۱۳۸۸

**لیتوگرافی:** نودید

**قیمت:** ۲۵۰۰ تومان

**شابک:** ۹۷۸-۹۶۴-۲۷۴۷-۹۳-۱

هرگونه بهره‌برداری و استفاده، منوط به دریافت مجوز از نویسندگان است.

**کفتران کوچہ کاج**

شہرام کرمی



پیشکش به گفتارن مره امام هشتم  
به فاطر نگاه مهربان و عاشق

شخصیت‌ها:

بابا نبات

فیروز

آق پیشی

طوقی

کاکلی

پتری

ننه بارون

اهالی کوچه کاج



صحنه:

(کوچه قدیمی کاج که در بزرگ خانه قدیمی بابا نبات در انتهای کوچه معلوم است.

صبح است و با صدای خروس اهالی محله کاج را می‌بینیم که هر یک به کاری مشغول هستند. فیروز روی بام خانه می‌آید و با چوبی بلند و پارچه‌ای که به آن آویزان شده مشغول پر دادن کفترهایش می‌شود. همسایه‌ها به نشانه اعتراض جلو خانه بابا نبات جمع می‌شوند. فیروز با دیدن همسایه‌ها با عجله خارج می‌شود.)

همسایه‌ها، فیروز بازم رو پشت بوم رفت و کفتراش رو پر داد.

من دیگه تحمل این محله و کفترای فیروز رو ندارم.

بهتره یکی از ما با پدر فیروز حرف بزنه.

من و بچه‌هام از دست فیروز و کفتراش خسته شدیم.

این پسر چند باره قول میده کفتر بازی نکنه ولی بازم زیر قولش می‌زنه.

با این کفترا دیگه هیچکی حاضر نیست تو این محله زندگی کنه.

این کوچه و محله که جای کفتربازی نیست.

**آقا بقال:**

**پیرزن:**

**رهگذر:**

**زن:**

**همسایه:**

**آقا بقال:**

**پیرزن:**

- رهگذر:** بیچاره بابا نبات، گرفتار بچه مردم آزار و کفتر باز شده!
- زن:** اگه بچه من بود می دونستم چطور ادبش کنم.
- همسایه:** بابا نبات باید جلو بچه اش رو بگیره.
- بابانبات:** (بابا نبات پیرمردی که مشکل شنوایی دارد از خانه بیرون می آید). سلام همسایه ها.....
- آقا بقال:** چه سلامی، چه علیکی بابا نبات.
- بابانبات:** بفرمایید خونه در خدمت باشیم.
- پیرزن:** ما که برای مهمونی نیومدیم.
- بابانبات:** برای دیدن ماه منیر اومدین؟
- رهگذر:** ماه منیر کیه؟!..... اومدیم درباره فیروز حرف بزنینم.
- بابانبات:** شاید خونه شون تو این کوچه نیست.
- زن:** کی؟....
- بابانبات:** ما اینجا ماه منیر نداریم.
- همسایه:** حالا چه جور حرفامونو بهش حالی کنیم؟
- آقا بقال:** باید داد بزنینم تا بشنوه.
- همسایه ها:** (داد می زنند). بابا نبات....
- بابانبات:** چتونه؟.... چرا داد می زنید؟
- پیرزن:** ما اومدیم درباره فیروز حرف بزنینم.
- بابانبات:** می خواید با ماه منیر حرف بزنیند؟
- رهگذر:** ماه منیر کیه؟.... ما اومدیم بگیم فیروز و کفتراش همه ما رو کلافه کردن. می فهمی؟.... شما باید باهاش حرف بزنیند.
- بابانبات:** فیروز ماه منیر رو زده؟
- زن:** کسی رو زده!
- بابانبات:** کار خوبی نکرده!

- همسایه‌ها:** بابا نبات، ما برای شکایت از فیروز پسرت اینجا اومدیم. فیروز با کفتر بازی ما رو اذیت می‌کنه. شما باید جلوش رو بگیرید. حالا فهمیدم.
- بابانبات:** خدا رو شکر!
- آقا بقال:** شما اومدین تا کفترای فیروز رو برای ماه منبر ببرید.
- بابانبات:** (کلافه) یکی به این حالی کنه ما برای چی اینجا بییم.
- پیرزن:** من بهش میگم. (با حرکت دست با بابا نبات حرف می‌زند.) بابا نبات، شما باید به فیروز بگید که دیگه کفتر بازی نکنه. تو برای چی دست و پات رو تگون میدی؟
- بابانبات:** وای خدا!..... بهتره همه با هم بهش بگیم.
- زن:** (همه داد می‌زنند.) بابا نبات.....
- همسایه‌ها:** چی می‌خواید؟.... چرا داد می‌زنید؟
- بابانبات:** فیروز و کفتراش ما رو اذیت می‌کنن.
- همسایه‌ها:** (بابا نبات که منظور همسایه‌ها را فهمیده ناراحت شده و سکوت می‌کند.)
- بابانبات:** شما می‌گید من چی کار کنم؟.... فیروز کفتراش رو خیلی دوست داره. حاضر نیست اونا رو از خودش دور کنه.
- همسایه:** باهش حرف بزنید که از کفتر بازی دست برداره.
- بابانبات:** اگه مادر فیروز زنده بود این طور نمی‌شد.
- آقا بقال:** دوره کفتر بازی گذشته بابا نبات. ما باید به بچه‌هامون چیزی بهتر یاد بدیم.
- بابانبات:** من همیشه به فیروز گفتم کفتراش رو ول کنه که برن ولی اون به حرفم گوش نمیده.
- پیرزن:** ما چند بار بهتون گفتیم ولی فیروز بازم کفتر بازی می‌کنه. همه اهالی این کوچه از دست فیروز و کفتراش خسته شدن.



- بابانبات:** من قول میدم باهات حرف بزدم.
- رهگذر:** شما خیلی مهربونید بابا نبات. ولی باید جلو کفتر بازی فیروز رو بگیرید.
- بابانبات:** چی کار کنم؟
- زن:** با فیروز حرف بزیند.
- بابانبات:** با کی؟
- همسایه:** یعنی شما هنوز متوجه نشدید ما برای چی اینجا اومدیم؟
- بابانبات:** برای دیدن ماه منیر؟
- همسایه:** ماه منیر!
- بابانبات:** آگه اونو دیدین سلام منو بهش برسونید.
- همسایه‌ها:** وای..... بهتره تا بازم شروع نکرده از اینجا بریم.
- (همسایه‌ها که حوصله گفتگوی دوباره بابا نبات را ندارند با عجله خارج می‌شوند. فیروز روی پشت بام می‌آید و مشغول پر دادن کفترهایش می‌شود. بابا نبات فیروز را صدا می‌زند.)
- بابانبات:** فیروز کجایی؟
- فیروز::** من اینجا بابا نبات.
- بابانبات:** باهات کار دارم پسر.
- فیروز::** (فیروز از پشت بام پایین می‌آید) سلام بابا نبات.
- بابانبات:** رو پشت بوم چی کار می‌کردی پسر؟
- فیروز::** با کفترام بازی می‌کردم. اونا رو پر دادم تا برن بالای آسمون.
- بابانبات:** تو باید اون کفتر رو ول کنی برن.
- فیروز::** کجا برن.
- بابانبات:** همسایه‌ها از دست تو شاکی شدن. کفترها همسایه‌ها و اهالی محل رو اذیت می‌کنن. اونا میگن نمی‌خوان بچه‌هاشون هوس پشت بوم و کفتر بازی به سرشون بزنه.

- فیروز:** کفترای من با کسی کاری ندارن.
- بابانبات:** من چندبار بهت گفتم ولی حرفمو گوش ندادی. از امروز حق نداری کفتربازی کنی.
- فیروز:** من کفترام رو دوست دارم.
- بابانبات:** من پیرمرد دیگه نمی‌تونم جواب همسایه‌ها رو بدم. کفترا باید آزاد باشن و دنبال سرنوشت خودشون برن.
- فیروز:** من که غیر از کفترام با کسی دوست نیستم.
- بابانبات:** بلندتر حرف بزن تا بشنوم.
- فیروز:** با بابانبات ازتون خواهش می‌کنم اجازه بدین کفترام رو داشته باشم.
- بابانبات:** نمی‌شه. تو حالا بزرگ شدی و باید فکر درس و مشقت باشی.
- فیروز:** دیگه حق نداری کفترات رو تو این خونه بیاری.
- بابانبات:** من از کفترام جدا نمی‌شم.
- بابانبات:** پس مجبوری همراه کفترات توی کوچه بمونی.
- فیروز:** با بابانبات من قول میدم نذارم کفترام از خونه بیرون بیان و کسی رو اذیت کنن.
- بابانبات:** من دیگه هیچ قولی رو قبول ندارم. من خودم پرنده‌ها رو دوست دارم اما تو همه وقتت رو با کفترا می‌گذرونی و تنبل شدی. بچه تنبل به هیچ دردی نمی‌خوره. تو باید حرف پدر پیرمردت رو گوش بدی.
- (بابا نبات داخل خانه می‌رود. فیروز ناراحت شده و یک گوشه می‌نشیند. سه کبوتر یعنی طوقی و کاکلی و چتری وارد می‌شوند.)
- چتری:** فیروز برای چی ناراحته؟
- کاکلی:** من حرفای بابا نبات رو شنیدم.
- چتری:** مگه بابا نبات چی گفت؟

- ما باید بریم پی کارمون. **کاکلی:**
- پی کارمون؟.... یعنی چی کار کنیم؟ **طوقی:**
- یعنی خداحافظ کوچه کاج و آقا فیروز. **کاکلی:**
- (گریه می کند.) من نمی خوام از اینجا برم. **طوقی:**
- ما که غیر از این کوچه و خونه فیروز جایی نداریم که بریم. **کاکلی:**
- اگه فیروز نباشه کی به ما خوراکی میده؟... اون وقت از **چتری:**
- گشنگی می میریم.
- خب اگه قراره از اینجا بریم من باید زودتر وسایلم رو جمع **طوقی:**
- کنم. اگه شب می مونیم مسواکم رو بیارم؟! **کاکلی:**
- طوقی، تو انگار متوجه نیستی چی قراره سرمون بیاد! **کاکلی:**
- آخرش چی؟.... از اینجا می ریم یا می مونیم؟ **طوقی:**
- من یه فکری دارم. بهتره قبل از رفتن هرچی خوراکی تو خونه **چتری:**
- هست برداریم و با خودمون ببریم.
- تو همیشه فکر شکمت هستی چتری. ما باید یه فکر اساسی **کاکلی:**
- کنیم.
- چطوره با فیروز حرف بزنیم. من مطمئنم ما رو از خونه بیرون **چتری:**
- نمی کنه.
- ما می تونیم فیروز رو با خودمون ببریم. **طوقی:**
- کجا ببریم؟ **کاکلی:**
- مگه قرار نیست مسافرت بریم. **طوقی:**
- طوقی تو خیلی خوش خیال هستی. **کاکلی:**
- وقتی جایی برای رفتن نداریم مجبوریم همین جا بمونیم. **چتری:**
- من موافقم. فقط یادتون باشه فیروز نباید بفهمه ما جایی رو **کاکلی:**
- نداریم.

- چتری: مگه جایی رو داریم؟
- کاکلی: ما باید غرور خودمونو پیش اون حفظ کنیم.
- طوقی: یعنی می‌خواید فیروز با ما نیاد مسافرت؟
- کاکلی: طوقی ببخشید، تو چرا این همه گیج هستی؟
- طوقی: گیج یعنی چی؟
- چتری: هر چی هست خوراکی نیست.
- طوقی: فهمیدم، منظور شما اینه که من باید درباره مسافرت خودمون به کسی چیزی نگم.
- کاکلی: آره، همین که میگی.
- چتری: حالا باید چی کار کنیم کاکلی.
- کاکلی: با فیروز حرف می‌زنیم.
- (هر سه کبوتر سمت فیروز می‌روند.)
- کبوترها: سلام فیروز
- فیروز: سلام کبوترهای مهربون.
- کاکلی: چی شده فیروز آقا؟
- چتری: می‌خوای ما رو از خونه بیرون کنی؟
- فیروز: من شما رو تنها نمی‌ذارم.
- کاکلی: ما بی‌کس و کار نیستیم، اگه کسی بخواد احترام ما رو نگه نداره خودمون می‌ریم جای دیگه.
- چتری: بله، ما خیلی طرفدار داریم که حاضرین تو بهترین آشپزخونه و رستوران‌ها از ما پذیرایی کنن.
- طوقی: (بغض می‌کند.) اینا الکی میگن. ما غیر از این خونه جایی رو نداریم. خواهش می‌کنم به ما کفتراى تنها رحم کنید.
- چتری: طوقی شوخی می‌کنه!

- کاکلی:** ما خیلی جاها می‌تونیم بریم.
- فیروز:** من دلم نمی‌خواد از شما جدا بشم. اما بابا نبات اجازه نمیده شما اینجا بمونید.
- چتری:** ما کسی رو اذیت نکردیم.
- فیروز:** همسایه‌ها شاکمی شدن و میگن این محله جای گفترا نیست.
- طوقی:** فیروز، حالا که قراره از اینجا بریم قول میدم برات نامه بنویسم.
- فیروز:** گفترای مهربون، من نمی‌ذارم شما از پیش من برید. اگه شما نباشید من خیلی تنها می‌شم.
- کاکلی:** یعنی باید تو کوچه زندگی کنی.
- چتری:** برای من فرقی نمی‌کنه. فقط امیدوارم خوراکی برامون پیدا بشه.
- طوقی:** حیف شد مسافرت نمی‌ریم. دلم می‌خواست عروسکام رو گردش ببرم.
- (گفترا ناراحت شده و کنار فیروز می‌نشینند.)
- فیروز:** شما نباید ناامید بشین. شاید بابا نبات پشیمون بشه و ما رو تو خونه راه بده.
- کاکلی:** ما حالا شدیم گفترای ولگرد و سرگردان!... یه وقتی که تو آسمون دور می‌زدم احساس غرور می‌کردم. همه منو تو آسمون نگاه می‌کردند. اما حالا باید تو کوچه و پس کوچه‌ها پرسه بزنیم و غذا گدایی کنیم.
- چتری:** اینجا تو کوچه ما رو اذیت می‌کنن.
- کاکلی:** همه اهل این کوچه از ما گفترا بدشون میاد.
- فیروز:** نگران نباشد. من تنهاتون نمی‌ذارم و اجازه نمی‌دم کسی به شما آزار برسونه.

- (آق پیشی که گونی بزرگ و بلندگویی همراه دارد وارد می شود.)
- آق پیشی:** یک، دو، سه.... امتحان می کنم. آهای اهالی کوچه کاج. صدای منو می شنوید؟ آق پیشی اومده. نون خشکه، آهن آلات، ضایعات، لوازم اضافی، خریداریم.... نمکی اومده. بدوید بیاید تا نرفتم. الو، صدای منو می شنوید؟ یک، دو، سه.... با شماهام. نمکی اومده. (صدای بلندگو قطع می شود و در آن فوت می کند) الو، صدای عموتونو دارید؟.... جواب بدین. یک، دو.... (کفترها که با دیدن آق پیش ترسیده اند پشت فیروز مخفی می شوند.)
- چتری:** من از این آق پیشی می ترسم.
- کاکلی:** این آقا خیلی شلخته و بی کلاسه!
- طوقی:** ولی قیافه مهربونی داره.
- فیروز:** نگران نباشید. من آق پیشی رو می شناسم. با شما کاری نداره.
- آق پیشی:** (به فیروز) سلام. آق پیشی اومده. شما نون خشکه، ضایعات، آلومینیم شکسته دارین؟... همه چیز خریداریم.
- فیروز:** ما چیزی برای فروش نداریم.
- آق پیشی:** شما برای چی تو کوچه نشستین؟
- چتری:** اومدیم هواخوری.
- آق پیشی:** هوای امروز خیلی خوبه. ولی حیف که مشتری نیست و منم دست خالی و کوچه به کوچه فقط باید بگردم.
- طوقی:** آق پیشی، راستش ما رو از خونه بیرون کردن.
- آق پیشی:** بیرون کردن؟
- کاکلی:** شوخی می کنه. ما فقط اومدیم تو کوچه که....
- آق پیشی:** لابد اومدید گردش کنید؟!
- فیروز:** آق پیشی بذار راستش رو بگم. بابا نبات دیگه اجازه نمی ده من

کفتر رو بیرم خونه. همه همسایه‌ها شکایت کردن و بابا نبات هم....

شما رو از خونه بیرون کرد.

**آق پیشی:**

حالا ما مجبوریم تو کوچه زندگی کنیم.

**چتری:**

چه سرگذشت تلخی. دلم براتون می‌سوزه!

**آق پیشی:**

تو بهتره دلت به حال قیافه شلخته خودت بسوزه.

**کاکلی:**

مگه قیافه من چشه؟.... شما حق ندارین کسی رو که کار می‌کنه و زحمت می‌کشه مسخره کنید.

**آق پیشی:**

آق پیشی بهتره بری پی کارت. ما اینجا چیزی برای فروش نداریم.

**کاکلی:**

من حاضرم تو رو به عنوان نون خشکه بخرم!

**آق پیشی:**

به نظر من تو موجود حقه بازی هستی.

**کاکلی:**

اگه تو رو بخرم میدم تمام پرهات رو دونه به دونه بکشن تا اون وقت قیافه خوشگلت دیدنی بشه.

**آق پیشی:**

آق پیشی من اجازه نمی‌دم کسی به کفترای من توهین کنه.

**فیروز:**

این کفتر به من فحش داد. می‌گه من شلخته‌ام. (گریه می‌کند).

**آق پیشی:**

آخه چرا باید به من توهین بشه. من دارم کار می‌کنم و زحمت می‌کشم. گربه‌های این شهر سال‌هاست که با آدم‌ها زندگی می‌کنن و هیچ وقت اهل حقه بازی نبودن. یه زمانی ما گربه‌ها ملوس بودیم و نازمون می‌کردن. ولی از وقتی سر و کله کفتر تو این محله پیدا شد ما رو از خونه بیرون کردن. ما مجبور شدیم کار کنیم و روی پای خودمون وایسیم. من صبح تا شب کار می‌کنم تا کسی از آدم‌ها به من لگد نزنه. دنبالم نکنه. روی من آب نپاشه. اون وقت چند تا کفتر لوس به من توهین می‌کنن.

- فیروز:** ببخش آق پیشی. کاکلی منظوری نداشت.
- آق پیشی:** شانس آوردین که من دل رحم و با گذشت هستم.
- کاکلی:** اگه نبودی چی کار می کردی؟
- آق پیشی:** اون وقت می دونستم با تو نون خشکه چی کار کنم.
- چتری:** آق پیشی چرا خودت رو ناراحت می کنی. حالا که فهمیدی ما چیزی برای فروش نداریم می تونی از اینجا بری.
- آق پیشی:** برای چی برم؟
- فیروز:** من گفتم، تو خونه ما چیزی برای فروش نیست.
- آق پیشی:** کجا برم؟.... من که هنوز چیزی کاسی نکردم. تازه این کوچه مال کسی نیست. من تا هر وقت بخوام می تونم اینجا بمونم.
- (آق پیشی در طرف دیگر کوچه گونی خود را زمین می گذارد و می نشیند. فیروز و کفترهایش با تعجب نگاهش می کنند. آق پیشی آواز می خواند.)
- کاکلی:** حالا چی کار کنیم؟
- چتری:** اگه آق پیشی بخواد اینجا بمونه ما کجا بریم؟
- طوقی:** چه خوب! حالا دیگه تنها نیستیم.
- فیروز:** نگران نباشید. زود خسته می شه و از این کوچه می ره.
- آق پیشی:** چه هوای خوبی!.... شما سیگار دارین.
- فیروز:** سیگار؟!
- آق پیشی:** منظورم اینه چیزی برای خوردن دارین؟
- چتری:** ما خودمون هم دنبال خوراکی هستیم.
- آق پیشی:** من تخمه دارم.
- چتری:** چه خوب!.... به ما هم میدی؟
- آق پیشی:** (بسته تخمه را به دیگران تعارف می کند.) قابل شما رو نداره. فقط اون یارو نون خشکه باید ازم معذرت بخواد.



- من هیچ وقت از تو معذرت نمی‌خوام. **کاکلی:**
- ولی من دلم می‌خواد از آق پیشی تخمه بگیرم. **طوقی:**
- (مانع طوقی می‌شود.) ما خودمون می‌تونیم بریم دنبال دونه و خوراکی بگردیم. **کاکلی:**
- پس می‌ریم گردش؟! **طوقی:**
- آره گردش دسته جمعی! **کاکلی:**
- (با صدای آرام که آق پیشی نشنود.) کفتراى مهربون بهتره بریم این اطراف بگردیم. تا وقتی بیایم این آق پیشی هم از اینجا رفته. **فیروز:**
- (فیروز و کفترها خارج می‌شوند. آق پیشی رفتن آنها را نگاه می‌کند. بابا نبات که ظرف غذایی همراه دارد از خانه بیرون می‌آید.)
- فیروز.... کجا رفتی پسرم؟... **بابانبات:**
- (با دیدن بابا نبات در بلندگو داد می‌زند.) سلام بابا نبات.... نمکی اومده. نون خشکه، آهن آلات، ضایعات خریداریم.... **آق پیشی:**
- چه خبرته این همه داد و هوار راه انداختی؟ **بابانبات:**
- منم بابا نبات. **آق پیشی:**
- تو کی هستی؟ **بابانبات:**
- آق پیشی. **آق پیشی:**
- آق کشی، تو بودی که گوشتای منو دزدیدی؟ **بابانبات:**
- اشتباه گرفتی. من از اون پیشی‌های دزد که دنبال گوشت می‌گردن نیستم. من نمکی هستم. **آق پیشی:**
- آقا نمدی، تو فیروز و کفتراش رو ندیدی؟ براشون غذا آوردم. **بابانبات:**
- اونا ناراحت بودن و قهر کردن و از اینجا رفتن. از دست شما شاکى بودن. پشت سر شما حرفای بد می‌زدن. می‌گفتن بابا نبات پیرمرد بدیه!... گوشاش نمی‌شنوه. به همه تهمت می‌زنه. **آق پیشی:**

- اونا گفتن ما از این شهر می‌رییم.  
 من حرفای تو رو متوجه نمی‌شم.  
**بابانبات:**
- (در بلندگو صحبت می‌کند.) من گفتم فیروز و کفتراش قهر کردن و....  
**آق پیشی:**
- .... تو چرا این همه داد می‌زنی؟ اصلاً برای چی صبح تا شب این اطراف چرخ می‌زنی و مردم آزاری می‌کنی؟ برو پی کارت تا نزدم چشاتو در بیارم.  
**بابانبات:**
- مگه شما صاحب این کوچه هستید؟  
**آق پیشی:**
- تو به من فحش دادی؟  
**بابانبات:**
- (می‌ترسد) من غلط می‌کنم به شما چیزی بگم.  
**آق پیشی:**
- (سنگی را برمی‌دارد.) برو پی کارت بی‌حیا. برو تا سبیلت رو دود ندادم.  
**بابانبات:**
- (آق پیشی پا به فرار می‌گذارد. بابا نبات داخل خانه می‌رود. صحنه تبدیل به شب می‌شود. فیروز و کفترهایش خسته و ناامید وارد می‌شوند.)  
**بابانبات:**
- من خسته شدم و خوابم میاد. تو این شهر هیچکی به ما اهمیت نمیده.  
**کاکلی:**
- من از گشنگی دارم بی‌هوش می‌شم.  
**چتری:**
- یعنی باید امشب رو تو کوچه بخوابیم؟  
**طوقی:**
- کوچه که جای خوابیدن نیست.  
**چتری:**
- من از شب و تاریکی می‌ترسم.  
**طوقی:**
- ما همه شهر رو گشتیم و جایی رو پیدا نکردیم. کسی ما کفترا رو دوست نداره.  
**کاکلی:**
- نگران نباشید. بابا نبات نمی‌ذاره ما تنها باشیم.  
**فیروز:**
- حالا که تنها و بی‌کس شدیم!  
**کاکلی:**

- فیروز:** من باهش حرف می‌زنم. (در خانه را می‌زند). بابا نبات در رو باز کن، منم فیروز. اجازه بده ما برگردیم خونه. قول میدم دیگه رو پشت بوم نرم و نذارم گفترا پرواز کنن.  
(فیروز چند بار در می‌زند و کسی جواب نمی‌دهد.)
- طوقی:** بی‌فایده‌اس!... بابا نبات حالا خوابه. صدای خروپفش نمی‌ذاره چیزی بشنوه.
- چتری:** اون گوشاش سنگینه و صدای ما رو نمی‌شنوه.
- کاکلی:** به نظر من نمی‌خواد در رو باز کنه.
- فیروز:** گفترای مهربون، یه وقت فکر نکنید من تنهاتون میدارم. من همیشه با شما هستم.
- (خبری از بابا نبات نمی‌شود. گفتراها و فیروز ناامید می‌شوند.)
- کاکلی:** هیچ وقت فکر نمی‌کردم مٹ گربه‌های ولگرد مجبور بشم تو کوچه زندگی کنم!
- چتری:** یه وقتی همه اهالی این شهر و کوچه کاج ما رو دوست داشتن.
- طوقی:** من برای همیشه با بابا نبات قهر می‌شم.
- فیروز:** شاید فردا بابا نبات پشیمون شد و ما رو تو خونه راه داد.
- (گفتراها و فیروز جلوی خانه استراحت می‌کنند و خیلی زود خوابشان می‌برد. آق پیشی دزدکی وارد می‌شود. با احتیاط به آنها نزدیک می‌شود. تلاش می‌کند گفتراها را با خود ببرد اما می‌ترسد فیروز بیدار بشود. طوقی که در خواب با خود حرف می‌زند از خواب بیدار می‌شود. با دیدن آق پیشی می‌خواهد جیغ بکشد که آق پیشی با اشاره او را دعوت به سکوت می‌کند.)
- طوقی:** تو اینجا چی می‌خوای؟
- آق پیشی:** هیس!... می‌خوای همه رو بیدار کنی؟ اومدم پی کاسبی. (به آرامی داد می‌زند). نون خشکه، لوازم اضافی، ضایعات خریداریم.

شما چیزی دارین؟... اومدم آشغالاً رو ببرم.

**طوقی:**

آق پیشی، این وقت شب اینجا چی کار داری؟

**آق پیشی:**

من شب و روز مشغول کارم. شبها مأمور جمع کردن آشغالاً هستم. من اگه کار نکنم بچه‌هام از گشگی تلف میشن.

**طوقی:**

مگه تو بچه داری؟

**آق پیشی:**

من شصت و هشت تا بچه دارم که باید خرج اونارو بدم. چند تا از بچه‌های من تو کشورهای خارج دانشگاه می‌رن. من خیلی بدبختم. با این همه نداری بازم به فکر شما کفترای ناز بودم. اومدم ببینم چی نیاز دارین.

**طوقی:**

راست میگی؟

**آق پیشی:**

من براتون یه جای خوب سراغ دارم. یه جایی که پر از کفترای مهربون و خوراکیه.

**طوقی:**

ما هم می‌تونیم بیایم اونجا؟

**آق پیشی:**

من برای همین اومدم.

**طوقی:**

پس بقیه رو بیدار می‌کنم که بریم.

**آق پیشی:**

بهتره اول تو اونجا رو ببینی، اگه خوشت اومد میایم سراغ دوستات.

**طوقی:**

من عروسکام رو هم میارم.

**آق پیشی:**

به موقعش میایم اونا رو می‌بریم.

(طوقی و آق پیشی خارج می‌شوند. بابا نبات از خانه بیرون می‌آید و به فیروز و کفترهاش نگاه می‌کند.)

**بابانبات:**

فیروز، خوابیدی پسرم؟... خدا رو شکر که جای دوری نرفتی. من دلم نمی‌خواد تو اذیت بشی. ولی چی کار باید می‌کردم؟... تو به حرفام گوش نمی‌دی. کفترها پرنده‌های مهربونی هستن ولی تو حالا بزرگ شدی. جای بازی با کفترها باید فکر درس و

مشقت باشی. (رو اندازی را روی فیروز می‌اندازد.) باید مراقب باشی سرما نخوری. امیدوارم خیلی زود متوجه اشتباهت بشی. (بابا نبات داخل خانه می‌رود. در صحنه بعد هوا روشن می‌شود و کسی داخل کوچه نیست. صدای فیروز و کفترهایش می‌آید که طوقی را صدا می‌زنند. فیروز و چتری و کاکلی داخل می‌شوند.)  
طوقی تحمل این وضع رو نداشت.

کاکلی:

یعنی کجا می‌تونه رفته باشه؟

چتری:

هر جا رفته زود برمی‌گرده.

فیروز:

اون دیگه نمیاد. ما هم باید از اینجا بریم.

کاکلی:

کجا بریم؟

چتری:

جایی که اقلأ عزت و احترام داشته باشیم.

کاکلی:

من اگه بدونم جایی برای ما کفترها هست همین الان می‌رم.

چتری:

طوقی هر جا باشه برمی‌گرده. شاید رفته این اطراف چرخ بزنه یا اینکه رفته دیدن دوستاش.

فیروز:

ما که تو این شهر کسی رو نداریم. هر کی ما رو ببینه یا می‌خواد اسپرمون کنه یا اینکه با سنگ می‌زنه بال و پرمونو زخمی می‌کنه.

کاکلی:

بهتره ماه هم مثل طوقی از اینجا بریم.

چتری:

(با حالت قهر) من به خاطر شما حاضر بودم هر کاری انجام بدم. ولی حالا که خودتون می‌خواید از پیش من برید منم بر می‌گردم خونه.

فیروز:

یعنی می‌خوای ما رو تنها بذاری؟

چتری:

من منظوری نداشتم. وقتی دیدم طوقی نیست گفتم شاید جای بهتری هست که ما هم می‌تونیم اونجا بریم.

چتری:

من می‌رم دنبال طوقی. اگه برگشت بگید جایی نره تا من

فیروز:

برگردم.

(فیروز خارج می‌شود. کاکلی و چتری تنها می‌شوند.)

چتری: چی کار کنیم کاکلی؟

کاکلی: ما باید از اینجا بریم.

چتری: تو جای بهتری سراغ داری؟

کاکلی: به هر حال دیگه اینجا جای ما نیست..

چتری: اگه بریم فیروز ناراحت می‌شه.

کاکلی: ما اگه نباشیم فیروز می‌تونه برگرده خونه.

چتری: طوقی چی؟... اون دوست ما بود. نباید تنه‌اش بذاریم.

کاکلی: شاید جای بهتری رفته و ما رو فراموش کرده.

(صدای آق پیشی که پس از چند لحظه وارد می‌شود.)

آق پیشی: نمکی اومده... آهن آلات و ضایعات خریداریم. (به طوقی و

کاکلی) سلام کفتران کوچه کاج.

کاکلی: ما با تو حرفی نداریم.

آق پیشی: می‌خوام بهتون کمک کنم.

چتری: آق پیشی، تو می‌دونی طوقی کجاس؟

آق پیشی: (مردد) من نمی‌دونم.

چتری: آق پیشی، ما تصمیم گرفتیم از اینجا بریم.

آق پیشی: وقتی فیروز و بابای نامهربونش شما رو از خونه بیرون کردن

برای چی می‌خواید اینجا بمونید؟

کاکلی: من به تو اطمینان ندارم آقا نمک!

چتری: ولی من گشنه‌ام شده و آق پیشی هم می‌خواد به ما کمک

کنه.

آق پیشی: من می‌تونم شما رو جایی ببرم که پر از خوراکی باشه و به

شما هم جای خوبی بدن. اصلاً به هر کدوم شما یه آپارتمان با

- وام کم بهره میدن که راحت باشین!  
 من با تو هیچ جا نمیام. شاید تو طوقی رو گول زده باشی.  
**کاکلی:**
- (تظاهر به گریه می‌کند.) تو خیلی با من نامهربونی نون خشکه!  
 بهتره از اینجا بری وگرنه داد می‌زنم و همه اهل محل رو  
 سرت خراب می‌کنم.  
**کاکلی:**
- کاکلی، تو چرا با آقا پیشی این همه بد اخلاقی می‌کنی؟  
 من به این پیشی اطمینان ندارم.  
**کاکلی:**
- ولی من خسته شدم. تا کی می‌شه این وضع رو تحمل کرد؟  
 چتری عزیز، با اینکه این رفیقت به من توهین می‌کنه ولی من  
 حاضرم شما رو راهنمایی کنم و جای خوبی ببرم.  
**چتری:**
- آق پیشی من باهات میام.  
 ولی من همین جا می‌مونم.  
**کاکلی:**
- بهتره تو همین کوچه بمونی و گدایی کنی.  
 کاکلی منو ببخش که تنهات میذارم. به فیروز بگو من مجبور  
 بودم برم.  
**چتری:**
- کاکلی، تو داری اشتباه می‌کنی.  
 وقتی که جایی رو پیدا کردم میام بهت سر می‌زنم.  
**چتری:**
- من نمی‌تونم اجازه بدم از اینجا بری. (خطاب به آق پیشی)  
 بهتره سعی نکنی با حرف‌های قشنگت ما رو گول بزنی آق  
 پیشی.  
**کاکلی:**
- من با تو کاری ندارم.  
 (آق پیشی و کاکلی با هم درگیر می‌شوند که ننه بارون با چمدان  
 بزرگی که به سختی حمل می‌کند وارد می‌شود. با ورود او همه  
 نگاهش می‌کنند.)  
**کاکلی:**
- اسم این کوچه چیه؟  
**ننه بارون:**

- کاکلی: کوچه کاج.  
 ننه بارون: من ننه بارون هستم و راهمو گم کردم.  
 کاکلی: شما کجا می‌خواید برید؟  
 ننه بارون: می‌رم زیارت.  
 چتری: زیارت؟  
 ننه بارون: از تشنگی هلاک شدم. یه لیوان آب دارین؟  
 چتری: ما اینجا هیچی نداریم.  
 ننه بارون: چقدر نامهربون!.... شما این جوری از غریبه‌ها پذیرایی می‌کنید.  
 کاکلی: راستش ما خودمون هم جایی نداریم.  
 چتری: مگه خونه شما اینجا نیست؟  
 چتری: ما خونه نداریم.  
 ننه بارون: یعنی تو کوچه زندگی می‌کنید؟!  
 کاکلی: ما مجبوریم تو کوچه باشیم.  
 ننه بارون: برای چی؟.... از خونه بیروتون کردن؟  
 آق پیشی: من قراره بیرمشون یه جای خوب، دوستشون طوقی رو هم اونجا بردم.  
 چتری: (متعجب) طوقی رو بردی؟  
 آق پیشی: (دستپاچه می‌شود.) یعنی منظورم اینه شاید اونم اونجا باشه.  
 چتری: کجا باشه؟  
 آق پیشی: یه جایی همین نزدیکی‌ها.  
 ننه بارون: این نمکی دوست شماس؟  
 آق پیشی: بله بانوی محترم. شما کی هستید؟  
 ننه بارون: چه پررو!.... من همه‌اش باید به شما جواب پس بدم؟



- آق پیشی:** ننه بارون، این کفترای مهربون سال‌ها تو همین خونه بودن ولی حالا اونا رو بیرون کردن و من می‌خوام اونا رو بیرم یه جای خوب. کار بدی می‌کنم؟
- ننه بارون:** فکر کنم تو آق پیش باشی؟
- آق پیشی:** انگار من خیلی معروفم! شما کی باشین؟....
- ننه بارون:** توی راه که می‌اومدم صدای فریاد و کمک یه کفتر رو شنیدم که تو یه انبار نون خشکه و ضایعات زندانی شده بود. من کمکش کردم و آزاد شد. می‌گفت آق پیشی گولش زده. (به آق پیشی) حالا هم لابد اومدی بقیه دوستای طوقی رو اسیر کنی؟ (دستپاچه) من فقط طوقی رو زندانی کردم که فرار نکنه.
- آق پیشی:** یعنی تو طوقی رو اسیر کردی؟
- چتری:** من بردمش که ببرمش. یعنی گرفتمش که بخورمش.....
- آق پیشی:** تو موجود حقه باز و دروغگویی هستی.
- کاکلی:** من با اجازه‌تون می‌رم یه وقت دیگه میام. اینجا انگار کسی نون خشکه نداره!
- آق پیشی:** (به آق پیشی) بعضی از شما گربه‌ها هر چی در حقتون خوبی کنند بازم قدر نمی‌دونید. همش فکر حقه بازی و دروغ هستید. تو باید دست از ولگردی برداری و یه کار خوب برای خودت پیدا کنی.
- آق پیشی:** ببخشید!..... من در حال حاضر خیلی کار دارم. (آق پیشی به سرعت پا به فرار می‌گذارد و خارج می‌شود.)
- چتری:** حالا طوقی چی می‌شه؟
- ننه بارون:** نگران نباشید. اون اینجا رو گم کرده و خیلی ناراحت بود. ولی باید یاد بگیره که به هر کس اطمینان نکنه. (از داخل چمدانش بسته خوراکی به کفترها تعارف می‌کند.) من براتون سوغات دارم.

- محصول مزرعه خودمه.
- کاکلی:** شما خیلی مهربونید ننه بارون.
- چتری:** شما بارون هستید؟
- ننه بارون:** بابای بچه‌ها همیشه می‌گفت من مٹ بارون می‌مونم!
- کاکلی:** ننه بارون ما خیلی تنها شدیم.
- ننه بارون:** چرا دنبال خونه نمی‌رید؟
- کاکلی:** کجا بریم؟
- چتری:** ما جایی رو نداریم.
- ننه بارون:** تو این دنیای بزرگ برای هر کس جای زندگی هست.
- کاکلی:** ما کفترا پیش بابا نبات و فیروز خونه داشتیم.
- ننه بارون:** شما مهمون بودین.
- چتری:** یعنی باید بریم جای دیگه؟
- ننه بارون:** خونه کفترا جایی‌یه که خودشون بسازن.
- کاکلی:** ما نمی‌دونیم کجا بریم و چطور لونه بسازیم.
- ننه بارون:** اگه تلاش کنید و دنبالش برید موفق می‌شید. من یه خونه قدیمی دارم که کنارش یه مزرعه بزرگه. ولی سال‌هاست که دیگه مزرعه ما آباد نیست. گل‌های گندم و آفتابگردان بهترین دوستان من هستند. یه وقتی پرنده‌های زیادی مهمون ما بودن. ولی از وقتی که بابا نیاز رفته سفر، من تنها شدم و به کار مزرعه نمی‌رسم.
- کاکلی:** کجا رفته سفر؟
- ننه بارون:** اون پیر شد و رفت جایی که همه ما یه روز می‌ریم.
- چتری:** یعنی مرد؟
- ننه بارون:** من هنوز بابا نیاز رو احساس می‌کنم و باهاش حرف می‌زنم.

- کاکلی:** ننه بارون، ما می‌تونیم بیایم پیش شما؟
- ننه بارون:** من خودم مسافرم.
- چتری:** کجا می‌رید؟
- ننه بارون:** میرم زیارت امام رضا؟ خیلی وقته که زیارت نرفتم. می‌رم دعا کنم امام رضا کمک کنه از تنهایی خلاص بشم. توی راه خیلی‌ها رو دیدم که مشکل داشتن و من قول دادم حرف دلشونو به امام رضا بگم.
- کاکلی:** ننه بارون شما به ما کمک می‌کنید؟ اگه شما با بابا نبات حرف بزنید می‌تونید راضیش کنید بذاره تو خونه باشیم.
- ننه بارون:** من بابا نبات رو نمی‌شناسم.
- چتری:** بابا نبات صاحب خونه‌ای‌یه که ما توش بزرگ شدیم.
- ننه بارون:** چی باید بهش بگم؟
- چتری:** بگید ما قول میدیم کسی رو اذیت نکنیم و مزاحم درس و مشق فیروز نشیم.
- ننه بارون:** می‌خواید بازم مهمونش بشید؟
- (چتری و کاکلی سکوت می‌کنند. فیروز داخل می‌شود. با دیدن ننه بارون تعجب می‌کند.)
- ننه بارون:** کجا رفته بودی فیروز؟
- فیروز:** رفته بودم دنبال کفترم.
- ننه بارون:** مگه تو غیر از کفتر بازی کار دیگه‌ای بلد نیستی؟
- فیروز:** من که به کسی آزار نمی‌رسونم.
- ننه بارون:** بابا نبات از دست تو ناراحته.
- فیروز:** شما کی هستید؟!
- ننه بارون:** من مسافرم و از یه جای دور اومدم.
- فیروز:** یکی از کفترای من پیداش نیست. اون خیلی ساده لوح و

زودباوره. می ترسم بلایی سرش بیاد. (بغض می کند.) همه جا  
رو گشتم ولی کسی از طوقی خبر نداره.  
فیروز ننه بارون طوقی رو نجات داده.

**چتری:**

آق پیشی طوقی رو گول زده بود و اسیرش کرده بود ولی ننه  
بارون نجاتش داد. ننه بارون خیلی مهربونه. به ما خوراکی داد.  
حالا طوقی کجاس؟

**کاکلی:**

**فیروز:**

لابد همین دور و برا دنبال کوچه کاج می گرده!  
من باید برم دنبالش.

**ننه بارون:**

**فیروز:**

فیروز، این کفتر که نمی تونن برای همیشه با تو زندگی کنن.  
کفتر بهترین دوستان من هستند.

**ننه بارون:**

**فیروز:**

ولی تو باید با بابا نبات و همسایه ها هم دوست باشی.  
همسایه ها همه اش بی خودی بهونه می گیرن.

**ننه بارون:**

**فیروز:**

من خیلی دلم می خواست یه بچه داشتم که تو کار مزرعه به  
من کمک می کرد. من با پرنده های زیادی دوست بودم ولی  
همه اونا پی زندگی خودشون رفتن و من تنها شدم. دوستی با  
پرنده ها خیلی خوبه ولی اونا هم باید از آزادی لذت ببرن. کفتر  
نمی تونن برای همیشه با تو زندگی کنن. نصیحت من اینه که  
درباره کارهات فکر کنی. من دیگه باید برم. حرف های من  
یادت باشه. من باید دنبال یه کاروان بگردم.

**ننه بارون:**

**فیروز:**

ننه بارون، ازت ممنونم که طوقی رو نجات دادی. ما باید بریم  
پیداش کنیم.

(فیروز و کاکلی و چتری خارج می شوند. ننه بارون چمدانش را  
برمی دارد برود که بابا نبات با ظرف غذا از خانه بیرون می آید و او را  
می بیند.)

**بابانبات:**

سلام..... شما فیروز رو ندیدین؟

- ننه بارون:** (با لحنی آمرانه) تو برای چی این بچه رو از خونه بیرون کردی؟
- بابانبات:** من چی کار کردم؟...
- ننه بارون:** فیروز بچه خوبیه. تو باید باهاش حرف میزدی و قانعش می کردی جای کفتر بازی کارهای بهتری انجام بده. نه اینکه اون و کفترای مهربونش رو از خونه بیرون کنی. با بچه ها باید با مهربانی رفتار کرد. فیروز که نمی تونه تو کوچه زندگی کنه.
- بابانبات:** تو باید ماه منیر باشی!
- ننه بارون:** من ننه بارونم.
- بابانبات:** من فکر کردم ماه منیر یه بچه اس نمی دونستم یه پیرزنه!
- ننه بارون:** تو که گوشات هیچی رو نمی شنوه پیر هستی.
- بابانبات:** من دنبال فیروز و کفتراش اومدم. اونا خیلی وقته چیزی نخوردن. نگران حالشون شدم. شما اونا رو ندیدین؟
- ننه بارون:** (چمدانش را بر می دارد.) من باید برم.
- بابانبات:** تو کجا می ری؟
- ننه بارون:** راهمو گم کردم.
- بابانبات:** اگه تشنه ای برات آب بیارم.
- ننه بارون:** ازت ممنونم بابا نبات. می ترسم دیر بشه. وقتی رسیدم برای شما و فیروز هم دعا می کنم.
- بابانبات:** تو چقدر شبیه بارون هستی!
- (ننه بارون خارج می شود. بابا نبات برایش دست تکان می دهد. طوقی که برگه آدرسی به دست دارد و هراسان است وارد می شود. از دیدن بابا نبات خوشحال می شود.)
- طوقی:** سلام... من دنبال آدرس می گردم. شما می دونید کوچه کاج کجاس؟

- بابانبات: تو چرا تنهایی؟!..... پس فیروز و کفتراش کجا هستن؟
- طوقی: من خونه‌ام رو گم کردم. اینجا چقدر آشناس!
- بابانبات: من براتون خوراکی آوردم.
- طوقی: فکر کنم من قبلاً اینجا بودم.
- بابانبات: زود به فیروز بگو بیاد خونه.
- طوقی: (بابا نبات را می‌شناسد.) شما بابا نبات هستید!؟
- بابانبات: تو چرا مَث دیوونه‌ها حرف می‌زنی؟
- طوقی: (گریه می‌کند.) بابا نبات، آق پیشی منو گول زد و دزدید. می‌خواست منو بخوره. اون پیشی خیلی حقه بازه.
- بابانبات: نمی‌شنوم چی میگی.
- طوقی: من خیلی ترسیدم.
- بابانبات: برای چی؟ اون زن مهربونی بود.
- طوقی: ننه بارون به من کمک کرد.
- بابانبات: حالا کجا رفت؟
- طوقی: گفتم می‌رم زیارت.
- بابانبات: زیارت کجا؟.....
- طوقی: رفت خونه امام رضا.
- بابانبات: امام رضا؟.... خوش به حالش. کاش من هم می‌تونستم برم.
- (بابا نبات داخل خانه می‌رود. طوقی مشغول خوردن خوراکی می‌شود. فیروز و کاکلی و چتری وارد می‌شوند. آنها با دیدن طوقی خوشحال می‌شوند.)
- چتری: طوقی تو کجا بودی؟
- کاکلی: ما خیلی دنبالت گشتیم.
- طوقی: از دیدنت خوشحالم. من گول آق پیشی رو خوردم.
- فیروز: دیگه همه چیز تموم شد.

- طوقی: (خوشحال) بابا نبات برامون خوراکی آورد.
- کاکلی: بابا نبات؟!.... برای چی این کار رو کرد؟
- طوقی: می‌گفت نگران ما بوده.
- چتری: شاید می‌خواد اجازه بده برگردیم خونه.
- فیروز: می‌دونستم بابا نبات مهربونه. من می‌رم باهاش حرف بزنم.
- (فیروز داخل خانه می‌رود. چتری و طوقی مشغول خوردن شده‌اند.)
- کاکلی با خود فکر می‌کند.)
- کاکلی: هی دوستان، ما باید از اینجا بریم.
- چتری: کاکلی، ما که جایی نداریم. هیچ جا بهتر از خونه بابا نبات نمی‌شه.
- کاکلی: ما که نمی‌تونیم برای همیشه اینجا باشیم.
- چتری: یعنی باید از این شهر بریم؟
- کاکلی: ننه بارون حرف درستی می‌زد. ما باید بریم یه جایی که بتونیم برای خودمون خونه بسازیم.
- طوقی: ما که جایی رو نداریم.
- کاکلی: باید پیدا کنیم. جایی که بقیه گفترا باشن و بشه اونجا زندگی کرد. حالا که فکر می‌کنم متوجه می‌شم که چقدر خوبه ما جایی بریم که خونه خودمون باشه و آزاد زندگی کنیم.
- چتری: ما هرجا بریم کسی نیست از ما مراقبت کنه.
- طوقی: تو این شهر کسی از گفترا خوشش نیما.
- کاکلی: میریم یه شهر دیگه.
- چتری: کجا بریم؟
- کاکلی: باید دنبالش بگردیم.
- چتری: پس بهتره از فیروز خدا حافظی کنیم.
- طوقی: من دلم برای فیروز و این شهر و کوچه کاج خیلی تنگ

می‌شه.

(فیروز با خوشحالی از خانه بیرون می‌آید.)

**فیروز:** کفترای مهربون، یه خبر خوب براتون دارم. بابا نبات به من

گفت که ما می‌تونیم برگردیم خونه. گفت از اینکه ما رو از

خونه بیرون کرده خیلی ناراحته.

**کاکلی:** ولی ما می‌خوایم از اینجا بریم.

**چتری:** ما دیگه نمی‌خوایم برگردیم خونه.

**طوقی:** وقتی که به جای خوبی رسیدیم برات نامه می‌نویسم.

**فیروز:** شما از بابا نبات ناراحت شدین؟... بابا نبات راضی نبود ما رو از

خونه بیرون کنه. این کار رو کرد تا من متوجه رفتارم بشم. من

فقط به شما فکر می‌کردم و از درس و مشقم غافل بودم.

**کاکلی:** ما هم متوجه خیلی چیزا شدیم.

**چتری:** اینکه باید بریم خونه واقعی خودمونو پیدا کنیم.

**کاکلی:** ما دلمون می‌خواد با کفترای دیگه دوست بشیم و مٹ اونا آزاد

زندگی کنیم.

**فیروز:** ولی من نمی‌خوام شما از پیش من برید.

(آق پیشی که لباس مرتبی به تن کرده و چمدان ننه بارون را همراه

دارد وارد می‌شود. کفتران و فیروز با تعجب به او نگاه می‌کنند. آق

پیشی که از سنگینی چمدان خسته شده می‌ایستد و نفس تازه

می‌کند.)

**آق پیشی:** شما ننه بارونو ندیدین؟

**کفترها:** ننه بارون؟...

**آق پیشی:** این چمدان خیلی سنگینه و ننه بارون از من خواست کمکش

کنم.

**کاکلی:** نکنه چمدان ننه بارونو دزدیدی!

**آق پیشی:** من اهل دزدی نیستم.



- چتری:** تو موجود حقه بازی هستی.
- آق پیشی:** تهمت زدن کار خوبی نیست.
- طوقی:** حقه باز دروغگو، تو باید چمدان ننه بارونو پس بدی.
- آق پیشی:** من فقط به ننه بارون کمک می‌کنم.
- فیروز:** اگه راست میگی ننه بارون حالا کجاس؟... اگه اونو اذیت کرده باشی من خودم ادبت می‌کنم.
- آق پیشی:** (با لحن خطابه) نامهربونی و بد اخلاقی کار خوبی نیست. ما باید در حق همدیگر نیکی کنیم و مهربان باشیم. همه موجودات دنیا از پرنده و درنده و چرنده و آدمیزاد می‌توانند با هم دوست باشند. شما باید در حق یکدیگر مهرورزی کنید.
- کاکلی:** ای دروغگو، ما دیگه گول تو رو نمی‌خوریم.
- آق پیشی:** اگه حرفای منو باور ندارین می‌تونید از ننه بارون سؤال کنید. (ننه بارون وارد می‌شود.)
- ننه بارون:** من بالاخره یه کاروان پیدا کردم که می‌ره سمت امام رضا. می‌تونم باهاشون همسفر بشم.
- کاکلی:** ننه بارون ما نگران شما شدیم.
- ننه بارون:** برای چی؟....
- فیروز:** آق پیشی شما رو اذیت نکرد؟
- ننه بارون:** نه، خیلی هم به من کمک کرد. منم قول دادم براش سوغات بیارم.
- طوقی:** برای من هم سوغات میارین؟
- ننه بارون:** برای همه تون میارم.
- کاکلی:** ننه بارون ما هم می‌تونیم با شما بیایم.
- ننه بارون:** شما می‌خواید همراه من باشید؟
- کاکلی:** ما دیگه نمی‌خوایم اینجا باشیم.

- چتری:** می‌خوایم دنبال یه خونه جدید بگردیم.
- طوقی:** جایی که کفترای دیگه هم باشن.
- ننه بارون:** جایی که من می‌رم پر از کفترای رنگ و وارنگه که کنار گنبد و حیاط خونه دارن. کفترای حرم رو همه دوست دارند.
- کاکلی:** یعنی می‌شه اونجا آزاد بود و کنار آدما زندگی کرد؟
- ننه بارون:** امام رضا پرنده‌ها و حیوانات رو دوست داشت. یه وقتی امام رضا ضامن یه آهو شد که شکارچی بهش فرصت بده. کفترای حرم امام رضا کفترای آزاد هستن که مردم اونا رو اذیت نمی‌کنن.
- چتری:** کاش ما هم می‌تونستیم اونجا باشیم.
- طوقی:** راه خونه امام رضا خیلی دوره؟
- ننه بارون:** وقتی عاشق کسی باشی راه برات کوتاه می‌شه. (کفترها سکوت می‌کنند. گویی فکر تازه‌ای به ذهنشان رسیده است.)
- کفترها** پس ما هم با شما میایم.
- ننه بارون:** خدا خیلی مهربونه!... من دیگه تنها نیستم و همسفرای خوبی دارم.
- کاکلی:** ننه بارون ما تو سفر کمکت می‌کنیم و نمی‌ذاریم گم بشی.
- فیروز:** یعنی شما واقعاً می‌خواید از پیش من برید؟
- کاکلی:** فیروز، جدایی از تو برای ما خیلی سخته ولی ما باید بریم.
- چتری:** ما هیچ وقت محبت‌های تو رو فراموش نمی‌کنیم.
- طوقی:** امیدوارم یه روز دوباره ببینمت.
- فیروز:** کفترای مهربون، من دلم براتون خیلی تنگ می‌شه.
- کفترها** خدا حافظ فیروز.
- فیروز:** خدا حافظ دوستان من.

- ننه بارون:** فیروز مراقب پدرت باش. اون پیر شده و گوشاش نمی‌شنوه.
- فیروز:** ننه بارون، شما خیلی مهربون هستید.
- آق پیشی:** ننه بارون من از دیدن شما خیلی خوشحال شدم. شما باعث تحول من شدید. من زندگی جدیدی را شروع می‌کنم. برای شما هم آرزوی موفقیت دارم.
- ننه بارون:** آق پیشی، یادت باشه به من قول دادی که کار بد انجام ندی. (ننه بارون و کفتران خارج می‌شوند. فیروز غمگین می‌شود. آق پیشی با رفتن ننه بارون احساس راحتی می‌کند.)
- آق پیشی:** تو سیگار داری؟
- فیروز:** چی؟....
- آق پیشی:** منظورم اینه که دستمال داری. می‌خوام عرق صورتم رو پاک کنم. امروز حسابی خسته شدم.
- فیروز:** من خیلی تنها شدم.
- آق پیشی:** (گریه می‌کند.) تو هنوز بابا نبات رو داری. ولی من هیچکی رو ندارم.
- فیروز:** ولی تو این شهر هنوز خیلی کسا هستن که تو می‌تونوی باهاشون دوست بشی.
- آق پیشی:** هیچکی آق پیشی رو دوست نداره! (بابا نبات از خانه بیرون می‌آید.)
- بابانبات:** فیروز، تو چرا هنوز اینجایی پسر؟
- فیروز:** کفتر از پیش ما رفتن بابا نبات.
- بابانبات:** کجا رفتن؟
- فیروز:** اونا همراه ننه بارون رفتن.
- بابانبات:** بارون که نیومده!
- فیروز:** (با صدای بلند) میگم ننه بارون و کفترای من از اینجا رفتن.

- بابانبات:** غصه نخور بازم اونا رو می بینی.
- فیروز:** کاش ما هم باهاشون می رفتیم.
- (بابا نبات فکر می کند. متوجه آق پیشی می شود.)
- بابانبات:** (به آق پیشی) آق کشمشی، تو برای چی اونجا وایسادی؟
- آق پیشی:** با من هستی؟!
- بابانبات:** زود بیا تو خونه که باهات کار دارم.
- آق پیشی:** من موجود ارزنده و مثبتی شدم بابا نبات!
- بابانبات:** این همه حرافای نکن. بیا کمک کن.
- آق پیشی:** من باید چی کار کنم؟
- بابانبات:** زود بیا تو خونه تا عصبانی نشدم.
- آق پیشی:** (ترسیده است.) چشم بابا نبات!
- (آق پیشی با تردید داخل خانه می رود. لحظاتی بعد آق پیشی که از خستگی نفس نفس می زند به سختی چمدان بزرگی را از خانه بیرون می آورد. بابا نبات که لباس مرتبی پوشیده از خانه بیرون می آید.)
- فیروز:** کجا می خواهید برید بابا نبات؟
- بابانبات:** میریم مسافرت.
- فیروز:** کجا می ریم؟
- بابانبات:** یه جای دور.
- آق پیشی:** اگه اجازه بفرمایید من از خدمت شما مرخص بشم. این کوچه دیگه جای موندن نیست.
- (آق پیشی با عجله خارج می شود. فیروز چمدان را بر می دارد.)
- بابانبات:** امروز هوا بارونیه!
- فیروز:** کاش کفترها هم با ما بودن.
- بابانبات:** جایی که می ریم کفترای زیادی هستن. شاید کفترای خودت

رو دیدی. کفترای مهربون کوچه کاج که کنار حرم امام رضا  
 خونه ساختن. تا شب نشده باید بریم.  
 (فیروز از شنیدن حرف بابا نبات خوشحال می‌شود. بابا نبات خارج  
 می‌شود. صدای نقاره‌های مرقد امام رضا را می‌شنویم. فیروز هم به  
 دنبال بابا نبات راهی می‌شود. تصاویر ضریح و بارگاه امام رضا را  
 می‌بینیم. نور می‌رود.)

پایان

شهرام کرمی - تهران

تابستان ۱۳۸۸